

اسرار علم و حکمت الهی

منوچهر مفیدی

در هر گفتار که به نحوی از انحاء رابطه با الوهیت دارد حکمت چنین اقتضاء می‌کند که این نکته تکرار و تأکید شود که اهل بهاء به وحدانیت و فردانیت الهی معتقدند و ذات غیب منبع را که ثابت و قدیم و ازلی و ابدی است مقدّس و منزّه از ادراک و عرفان می‌دانند. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «حقّ لم یزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال به سمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود.»^۱ نکته دیگر که در آثار بهائی تأکید شده است تلازم و جداناپذیری صفات الهی از ذات الهی است و قبول این واقعیت که حقیقت الوهیت غیب منبع لایدرک و ذات بحت لایوصف است و به فرموده حضرت عبداله‌بهاء در مفاوضات: «جمع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهام است.» علی‌هذا عنوان این بحث اسرار علم و حکمت الهی انتخاب شده به این نیت که از آیت رحمان که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است نشانی یافته و با چشم دل تجلیاتش را در اشرف مخلوقات به قدر قوه فکریه و استطاعت بشریه ادراک نمایم. جمال مبارک می‌فرماید: «عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمع به خلق او راجع بوده و خواهد بود.»

خانه جسم چرا سجده گه خلق شد زانکه به روز و به شب بر در و دیوارم اوست
پر به ملک برزنم چون پر و بالم از اوست سر به فلک برکشم چون سر و دستارم اوست
مولوی

در این گفتار اجمالاً به برخی از آراء و نظریات علماء و فلاسفه قرن هجده و نوزده میلادی اشاره شده است و تأثیر انقلاب فکری و صنعتی قرن بیستم بر حیات انسان مختصراً بررسی گردیده و موضع امر بهائی در قبال آن تفکرات که اکثراً علم را مبین و معارض دین دانسته و آن را به تهائی برای رستگاری انسان کافی انگاشته‌اند ذکر شده است. در باره روح انسانی و تجلی کمالات و صفات الهی بر انسان بر اساس آثار بهائی مروری به عمل آمده و در خاتمه از علم حقیقی الهی و تأثیرات معنوی و تقلیب روحانی آن سخن به میان آمده است. در این مختصر آثار و آیات الهی تا حد امکان مطالعه می‌شود تا در پرتو کلمه الله که به اعتباری علت خلقت است و به عبارتی مظهر امرالله و به عبارت دیگر مدینه الله، با روشنائی بیشتر تحقیق و تدقیق به عمل آوریم با توجه به این نکته که تجدید تذکر کلمات الهیه مفید به حال مؤمنین است؛ «و ذکر فَاِنَّ الذِّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ»^۲

قرن بیست و یکم به زودی فرا می‌رسد. روزها و حتی سال‌ها با شتاب و سرعت می‌گذرد. یک قرن در شرف اتمام است و گوئی سال ۱۹۰۰ م. همین دیروز بود که نیچه (F. Nietzsche) فیلسوف آلمانی مرگ خدا را اعلام کرد. در آن سال‌ها که مقارن با تولد آئین بدیع الهی بود عده‌ای از فلاسفه و علماء قصد داشتند این اعتقاد را در مردم به وجود آورند که «مفهوم خدا مفهومی است زاده استبداد مطلقه مشرق‌زمین و چنین مفهومی شایسته انسان آزاد نیست»^۳ صدای مارکس (K. Marx) که دیانت را افیون مردم خواند اگرچه خاموش شد و مرام کمونیستی در دل همین قرن از پا درآمد ولی شعارشان فراموش نشده است که «دین سبب سببیت مردم است و تعلیم و تربیت باید چنان باشد که از ضمیر مردم چنین جهالت و حقارتی را زائل سازد»^۴ افکار فروید (S. Freud) که قبول خدا و مذهب را ناشی از توهم و ضعف روانی خواند و در رستوران‌ها و کافه‌های اروپا روشنفکران را به بحث و گفتگو کشاند هنوز در اوراق کتب و مجلات روان‌شناسی منعکس است. نظریات آدام اسمیت (A. Smith) اقتصاددان انگلیسی که رفاه و سعادت را منحصر در سودجویی و منفعت‌طلبی فردی عنوان کرد نحوه تفکر نظریه‌پردازان آن زمان را تصویر می‌کند. حاصل این قبیل افکار آن بود که انسان ساخته و پرداخته تاریخ و اجتماع و اقتصاد است؛ خدا مخلوق فکر انسان است و روحانیت معنی و مفهومی ندارد.

دو عامل در توسعه افکار ضد دینی و ترویج خدانشناسی و شیوع لامذهبی مؤثر بود. اول توجه به ظواهر دین بود که با تسلط رؤسای قدرت طلب آن و سوء استفاده از مقام روحانیشان از اساس معنوی دین منحرف شده و به اوهام و خرافات آلوده بود. حضرت عبدالبهاء در این مورد به ولتر (F. Voltaire) فیلسوف و نویسنده فرانسوی اشاره نموده و می‌فرمایند:

«از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه... این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیه ملت مسیحیه را میزان قرار

داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و به عقل سقیم ملتفت معانی حقیقیه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب منزله سماویه محذورات و مشکلات بیان کرده.^۵

عامل دؤم پیشرفت سریع تکنولوژی بود که با اختراع و اکتشاف وسائل جدید انسان را مغرور کرد و او را به غفلت از خدا و بی‌اعتنائی به دین سوق داد. این دو عامل باعث غلبه نفس و هوی و قدرت جهال و ظهور اشرار شد. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «... سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده. به راستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است...»^۶

اختراع تلگراف در سال ۱۸۴۴ م. و تولید موتورهای دیزل و اتومبیل و بالاخره پرواز اولین هواپیما در سال ۱۹۰۳ م. و پیشرفت وسائل خبری از قبیل روزنامه و ارتباط عمومی به وسیله رادیو در سال ۱۹۰۶ م. و استفاده عامه از تلفن و الکتریسیته از سال ۱۹۱۱ م. نه تنها در سرعت و شتاب حیات اثر گذاشت بلکه باعث غرور انسان و احساس بی‌نیازی او از دین شد. ماده در طبیعت خدای انسان شد و متفکرین مصرانه علم را مقابل مذهب قرار دادند و آن را به تنهایی کافی برای رستگاری بشر تلقی کردند.

هرچند اصل حرکت در حیات مطابق نظریه هراکلتوس (Heraclitus) فیلسوف یونانی مورد قبول همه آنها بود و در منطق دیالکتیک هگل (G. W. F. Hegel) نیز تأکید شد اما فلاسفه‌ای که دنباله‌رو نظریات هگل بودند با فرضیات خود انسان را آن چنان بر تخت سعادت نشانده که با اجرای تفکرات خود از آن پس تقدّم و تحرّکی در روند طبیعی حیات لازم شمرده نشد.

کوشش علماء آن بود که بی‌نیازی انسان را از دین ثابت کنند. محیط را عامل تکوین و تحوّل انسان شناختند؛ انسان را به طبیعت بازگرداندند و روح او را منکر شدند. ابتدا لامارک (J. D. Lamarque) و بعداً داروین (C. R. Darwin) انسان را زائیده تغییرات و تبدیلات محیط و طبیعت دانسته و اصالت نوع انسان را باطل شمرده‌اند. تدریجاً نویسندگان و فلاسفه و علمای جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و روان‌شناسی هم‌صدا شده و انسان را جزئی از طبیعت خواندند که در جبر علمی (determinism) از خود اختیار و اراده‌ای ندارد. بدین سان انسان را از طریق علوم انسانی قابل کنترل دانستند و جنبه روحانی او را که از دست‌رسان خارج بود به کلی نفی نمودند؛ علل و اسباب خارجی را مسؤول حرکات انسان دانستند و در برابر عصیان و طغیان سلب مسؤولیت از او نمودند. تسلط سیاست بر علم، آفرینش انسانی قابل کنترل و فاقد مسؤولیت را ایجاب نمود. فوئرباخ (L. A. Feuerbach) فیلسوف آلمانی می‌گوید که انسان در فکرش چیزی بالاتر از خود تجسم نموده و نامش را خدا می‌گذارد در حالی که آنچه هست در طبیعت و ماده است.

نود سال پس از او زیگموند فروید که پدر روانکاوی (psychoanalysis) خوانده شده است خدا

را در فکر بشر به صورت دیگری خلق کرد. او ابتدا به عنوان یک پزشک و متخصص اعصاب، فیزیولوژی مغز را طریق منحصر به فرد برای شناخت هستی تلقی نمود و چیزی جز علم را برای انسان ضروری ندانست. بعداً در ورای مغز ضمیر ناخودآگاه را عنوان نمود که در آن تمایلات سرکوب شده به حال فراموشی جای می‌گیرد. او در فرضیه خود "کمپلکس پدر" را بر طریق غریزه جنسی اساس قرار داد و شخصیت خدا را به عنوان پدری بزرگ شده قلمداد نمود که انسان از طریق مذهب در مقابله با ترس و گناه برای خود خلق کرده است و مشکل سرکوب شده خود را که از سن ۳ تا ۶ سالگی به خاطر رقابت با پدر بر سر عشق مادر در ضمیر ناخودآگاه جای گرفته است به وسیله دیانت از طریق مکانیزم دفاعی برون‌افکن (projection) حل می‌کند. فروید از سال ۱۹۰۹ م. تا آخر زندگی مقالاتی چند در رابطه با مذهب نوشت. جزوه‌ای به عنوان «آینده یک توهم» (*The Future of an Illusion*) و «روان‌شناسی مذهب» از آن جمله است.^۷ به اعتقاد وی میلیون‌ها مردم متدین جهان طی قرون و اعصار در نتیجه کشمکش با "کمپلکس پدر" به توهم و ضعف روانی مبتلا بوده و هستند.^۸

نکته‌ای را که حضرت ولیّ امرالله در مورد مغرب‌زمین می‌فرمایند شامل فروید نیز می‌گردد. هیکل مبارک فرموده‌اند: «یکی از آرائی که صدمه بسیار زیادی به نوع انسان زده و تمدن را به انحطاط کشانیده و اخلاق را ضعیف کرده همین اعتقاد است که برای همه چیز قائل به علل و اسباب بشویم»^۹ که به فهم آن واقف باشیم، همان طور که فروید هم برای خداپرستی و دین‌داری در جستجوی کشف علت بوده است.

قرن بیستم با چنین نظریاتی، ظاهراً با امید فراوان برای حصول خوشبختی بشریت، آغاز گردید. ماده و طبیعت اساس نظام هستی شد و انسان جزئی از آن قلمداد گردید. تمتع از مواهب طبیعی و اطفاء غریزه لذت‌طلبی توأم با نفس‌پرستی هدف نهائی زندگی بشر تلقی شد. آنچه نامحسوس و نادیدنی بود موهوم به حساب آمد.

اما این قرن در نتیجه همان اختراعات و تفکرات که با طرد روحانیت همراه بود به سرعت امیدها را بر باد داد. کسب لذت و پدیده مصرف و خوی تفوق‌جوئی و سلطه‌گرایی و قدرت‌طلبی آن همه وسائل نوظهور را در راه استعمار انسان‌ها به کار گرفت. انسان اسیر و درگیر شد و در قفس زرینی به نام دنیا با کار اجباری بی‌انتها محبوس شد. در بجهت آزادی اختیار از دست انسان خارج شد؛ اساس خانواده به هم ریخت؛ عفت و عصمت رخت بریست؛ خشونت و عصیان همه‌گیر شد؛ آسایش و امنیت از میان رفت؛ ناامیدی بشر را فرا گرفت؛ اضطراب و هیجان و گمراهی‌گریبان‌گیر جوانان شد؛ الكل و مواد مخدره و بالاخره خودکشی راه نجات و فرار از این بلا انتخاب گردید.

با این حال سوداگران از سقوط انسان ترسی به دل راه ندادند. علماء در مورد خدا سکوت کردند و روحانیت را به طاق نسیان سپردند. رؤسای عالم هم برای حفظ قدرت و مقام به این آتش دامن

زدند و هر تغییری در راه بهبودی را غیرممکن ساختند. ناطقین شرور رؤسای عالم شدند و جهلای معروف به علم را به خدمت گرفتند و دامنه هرج و مرج بالا گرفت. حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند:

«بنا بر این عجیبی نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیكل انسانی باشد از او خلع گردد، ناچار انحطاط تأسّف‌انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود می‌آید و با خود هر نوع شری را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می‌آورد. و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسسات متعلق به انسان به بدترین و نفرت‌بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیت انسانی تدنی یابد. اعتماد و اطمینان سلب شود؛ رشته انضباط از هم بگسلد؛ ندای وجدان خاموش شود؛ شرم و حیا از میان برخیزد. مفاهیم وظیفه‌شناسی و هم‌بستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط‌گیرد و عواطف عالیّه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری از میان برخیزد.»^{۱۰}

به موازات این جریان مخرب و کوبنده مؤمنین بهائی از زاویه دیگر طلعه قرن بیست و یکم را نظاره می‌کنند. دورنمای جلال و کمال انسان را با ظهور آنچه در او مستور بوده در این روز مبارک می‌بینند و اسرار الهی را در صفات و کمالاتش به چشم سرّ و سر مشاهده می‌کنند؛ قوله العزیز:

«... چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته، چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به او است. این است که فرموده: "الانسان سرّی و انا سرّه."»^{۱۱}

اهل بهاء تغییرات کلی در افکار انسان و اکتشاف و اختراع وسائل در حال پیشرفت را از قبیل اعمار مصنوعی و کامپیوتر و ماشین فاکس که برای تأمین ارتباط سریع جهانی به کار گرفته شده است از اثرات قوه قاهره ملکوتیه موعود امم می‌دانند تا به استقرار وحدت عالم انسانی که هدف نهائی امر الهی است کمک نماید. مشکلات اجتماعی و انحرافات اخلاقی و انقلابات عالم را نیز بر اساس نقشه کلی الهی می‌دانند که به تصفیه جامعه بشری برای پذیرش کلام الهی منتهی می‌گردد. بیت العدل اعظم در پیام مبارک رضوان ۱۵۲ بدیع می‌فرمایند: «ابراهیم یاس و ناامیدی که بر مقدّرات جهان پریشان سایه افکننده منادی باران بهاری است که می‌تواند تشنگی معنوی و مادی همه مردمان جهان را تسکین بخشد...»

حضرت بهاءالله در زندان عکّا متجاوز از یک قرن قبل نتیجه انقلاب فکری و تحولات صنعتی را

که بر اساس بی‌دینی بود هرج و مرج خواندند و اینک در پایان این قرن هر فرد منصفی اسرار علم و حکمت الهی را از قاهریت و قهاریت کلمه الله به آسانی درک می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء پس از خلاصی از زندان رهسپار مراکز تمدن غرب شدند. صوت مبارکش در قلب امریکا در ارض و سماء طنین انداخت: «مژده باد، مژده باد، صبح هدایت دمید. مژده باد، مژده باد، شمس حقیقت درخشید. مژده باد، مژده باد، نسیم عنایت وزید. مژده باد، مژده باد، رشحات سبحان عنایت بارید.»^{۱۲} قدرت بیان حضرتش که با احاطه کامله و حکمت الهیه لزوم دیانت و تطابق آن را با علم اثبات فرمود سر خدا را در وجود مقدّسش به مردمی که افتخار به بی‌دینی و طبیعت پرستی داشتند عیان فرمود. حرکت را لازمه تکامل و ادامه حیات شمرد و آن را در زمینه دین و تمدن با سیر ادواری تشریح فرمود. انسان را نه تنها از جنبه طبیعت و وراثت مورد مطالعه قرار داد ولی مهم‌تر از آن فطرت را که پرتو الهی است و به انسان هدایت روحانی و حقیقت علوی می‌بخشد تشریح فرمود. برای ترقی و تکامل انسان علاوه بر وراثت و فطرت اثرات محیط را که به تعلیم و تربیت تعبیر فرمود لازم شمرد. تجلی آثار بقاء و دوام و ثبات خدا را در مظهر امر الهی که به صورت انسان کامل از ازل تا ابد است عیان فرمود و اسماء حسنی را که در این ظهور اعظم برای مظاهر الهیه عنوان شده است بیان فرمود مانند قلم اعلی، کلمه تامه، ام الكتاب، افق اعلی، لوح محفوظ، کتاب مسطور، ام البیان، مرآت اولیه و طراز قدمیه، و علی‌رغم این اسماء و اوصاف تأکید فرمود که مظهر ظهور به فرموده حضرت بهاء الله فی الحقیقه از آنچه ذکر شد در مقامی مقدّس و منزّه و مبزّا است. در مورد عقائد طبیعیون به کمال حکمت توضیحات لازمه بیان فرمود. از آن جمله در زمانی که عقائد داروین در خصوص تغییر انواع رواج کامل داشت فرمود که «این فکر در عقول بعضی از فلاسفه اروپا تمکن یافته. بسیار مشکل است که حال بطلانش تفهیم شود، ولی در استقبال واضح و آشکار گردد و فلاسفه اروپا خود پی به بطلان این مسأله برند.»^{۱۳} حضرت شوقی ربّانی، مبین امر الهی بر اثر الهامات غیبیه الهیه با جهان‌بینی و آینده‌نگری از جمله در مورد هگل می‌فرمایند که فلسفه‌اش به دو صورت انسان را مورد حمله قرار داد. ابتدا محرک مبارزات طبقاتی و نهضت لامذهبی و خلق کمونیسم شد و بعداً بلای دیگر به نام ناسیونالیسم از آن قوت گرفت و هر دوی این نیروها را که در مقام خود و با سلاح و روش خویش به کار افتاده بودند نیروی دیگر تقویت و تشویق می‌کرد و آن همانا نیروی تجدیدطلبی مبتنی بر فلسفه ماده‌پرستی بود که به نوبه خود هرچه بیشتر رواج یابد بیشتر سبب دور کردن دین از حیات بشر شود.^{۱۴} از مجموع این بیانات می‌توان استنباط نمود در زمانی که طبیعیون به تعارض دین با علم اصرار داشتند دیانت بهائی در تجلیل از علم و تطابق آن با دین نقشی بنیانی و الهی ایفا نمود و کلمات الهیه را در این زمینه می‌توان راهنمای انسان برای قرون و اعصار آینده در نظر گرفت. حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «علم به منزله جناح است از برای

وجود و مرفقات است از برای صعود؛ تحصیلش بر کلّ لازم. ولکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد.^{۱۵} حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر فورل (A. H. Forel) می‌فرمایند: «فلاسفة الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحقّ نهایت ستایش اند زیرا خدمات فائقه به عالم انسانی نموده‌اند، و همچنین فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده‌اند. ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی می‌دانیم و فلاسفه وسیع النظر را ستایش می‌نمائیم.»^{۱۶} ایضاً می‌فرمایند: «آنچه به وحی الهی نازل، حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نصّ صریح کتاب است، آن نقص در علوم و فنون است نه در حقائق و معانی مستنبطه از جمال معلوم.»^{۱۷}

در رابطه با خدا و تجلّی روح در انسان دو سؤال مطرح است: ۱- چرا «ابواب عرفان و وصول به آن ذات قدم مسدود و ممنوع» است؟ ۲- چرا روح «در حجاب ستر و پرده خفا مستور و مخفی» است؟ در جواب سؤال اول حضرت عبدالبهاء در آثار و خطابات نازله کشف حقیقت را به چهار اصل موکول می‌فرمایند:

۱- عرفان ذات شیء غیر ممکن است و شیء را باید از طریق عرفان به صفاتش شناخت. «کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی به صفات معروف و موصوف.»^{۱۸} بنا بر این عرفان خدا به عرفان صفات او که در خلق متجلّی است محدود می‌شود. این عرفان صفات نیز به قدر استطاعت قوه بشریه است و کما هو حقّه نیست و حکمت بنا بر تعریف حضرت عبدالبهاء «عبارت از اطلاع به حقائق اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه به حقائق اشیاء ممکن نیست جز به حکمت الهیه.»^{۱۹} بنا بر این حکمت الهی یا فلسفه اولی موکول به استطاعت قوه بشریه است که بر حسب زمان و مکان از مبدء اصلیه آن که مظاهر مقدسه الهیه اند ادراک می‌شود؛ «انّ اسّ الحکمة و اصلها من الانبیاء و اختلفت معانیها و اسرارها بین القوم باختلاف الانظار و العقول.»^{۲۰} حضرت بهاء الله می‌فرمایند:

«ای عباد، لثالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی به قوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را به ید القدره مفتوح نمودم و روائح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم.»^{۲۱}

۲- عامل دوم در کشف حقیقت احاطه بر شیئی است که باید کشف شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند ادراک فرع احاطه است؛ باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیت محیط است نه محاط.

۳- عامل سوّم در عدم توانائی انسان از عرفان حقّ مسأله تفاوت مراتب است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند. پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند؟»^{۲۲}

۴- عامل چهارم مشابهت و مماثلت است، «یعنی تا شیء مشابهت به شیء نداشته باشد به هیچ وجه تصوّر حقیقت آن نتواند، چه که فاقد مراتب و عوالم آن است. چگونه تواند تعقل و تصوّر آن نماید؟... و این بسی واضح و مبرهن است که از برای ذات حقّ سبحانه هیچ شبهی و مثلی و نظیری نبوده و نیست.»^{۲۳} بنا بر این امکان شناخت ذات احدیت با ملاحظه صفات و کمالاتش که در حقائق وجود انسان تجلّی کرده میسر و مقدور است، قوله العظیم: «هرچه عقول مجرّده و نفوس زکیّه صافیه طیّ عوالم عرفان نمایند جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق انسانیه ودیعه گذاشته شده ادراک نمایند.»^{۲۴} این آیه در آثار بهائی به اکسیر اعظم تعبیر شده است. از اسرار علم الهی آنکه نفوسی بر اثر نفثات روحانیّه مظاهر مقدسه الهیه خلق جدید می‌شوند که فارغ از علوم اکتسابی و تحقیقات علمی پی به حقائق می‌برند که از سایر نفوس چنان اکتشاف و انکشافی ساخته نیست. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

«چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی به علوم و حکمتی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه به الف سنه به تعلیم و تعلّم مشغول شوند. این است که احبای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی‌نیاز بوده‌اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است.»^{۲۵}

حضرت عبدالبهاء در تبیین این بیان مبارک می‌فرماید:

«اما عقل کلی الهی که ماوراء طبیعت است، آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهی است، محیط بر حقائق کونیّه و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است، آن قوه عالمه است نه قوه متجسسه متجسسه. قوای معنویّه عالم طبیعت قوای متجسسه است. از تجسس پی به حقائق کائنات و خواصّ موجودات برد. اما قوه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیا است و عالم اشیا و مدرک اشیا و مطلع بر اسرار و حقائق و معانی الهیه و کاشف حقائق خفیه ملکوتیه. و این قوه عقلیه الهیه مخصوص به مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی از این انوار بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره‌ای از این قوه به واسطه مظاهر مقدسه برند.»^{۲۶}

در باره این قوه ملکوتیه جمال مبارک می‌فرماید: «ای بندگان، اگر از بدایع جود و فضلّم که در نفس

شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید.»^{۲۷}

سؤال دوّم این است که این بدایع جود و فضل چرا در حجاب ستر و پرده خفا در وجود انسان مستور و مخفی است. تا آن جایی که بر اساس آیات و الواح می‌توان استنباط کرد حکمتش وجود تضادّ در نوع انسان است. کوشش برای رفع این تضادّ و همّت برای ایجاد وحدت زندگی را صحنه‌ای پرشور از تقلّاً و تلاش می‌کند که حاصل آن ابتدا استقرار صلح در قلب انسان است که امنیت و آرامش به وجود می‌آورد و در نهایت به وحدت نوع انسان که وحدت اصلیه است منجر می‌شود. به علاوه تفرّس و تجسّس برای شناسائی بدایع جود و فضل در نفس انسان به مشاهده آثار قدرت الهیه در وجود منتهی می‌شود و در چنان حالتی قطره دریا می‌شود و یک نفس حکم عالم می‌یابد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

«... هر نفسی را الیوم به مثل این عالم خلق فرموده‌ایم... پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود و لکن در مؤمنین شئونات قدسیّه مشهود است... و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می‌شوند. از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را به حجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می‌نمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می‌نمایند و هر نفسی که به این مقام فایز شد به یوم یعنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می‌نماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمان‌ها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می‌نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند.»^{۲۸}

در کشف این اسرار از برکت نفس ناطقه انسان به جهانی بی‌پایان تبدیل می‌شود که راه طلب و مجاهده الی الابد برایش باز و هموار می‌ماند. طیّ این طریق به کمال انسان می‌انجامد زیرا در هر قدمی مرتبه‌ای والاتر فراسوی خود گشاده می‌بیند و با آنکه از مشاهده سلطان لایزال عاجز است ولی آتش شوق برای قرب و وصال در هر قدمی شعله‌ورتر می‌شود و همین احساس عجز منتهی مقام عرفان است؛ قوله العزیز:

«ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیه نمائید. مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع به وجود آن موجودند... و اگر الی ما لا نهاییه به عقول اولیّه و آخریه در این لطیفه ربّانیّه و تجلی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه

خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ به عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدمیّه به عین سرّ و سر ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد...»^{۲۹}

در همین جا است که انسان طلسم اقوم می‌شود. وجود دارد اما ناپدید است؛ بصر دارد اما خود را نمی‌بیند. به قول مولانا:

تو هنوز ناپیدی، تو جمال خود ندیدی سحری چو آفتابی، ز درون خود درائی
حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می‌فرماید: «این است که گفته‌اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز. یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال... و مابین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تضادّ و تخالف مثل نوع انسان نیست.» ایضاً می‌فرماید:

«در انسان دو مقام موجود: نورانی و ظلمانی؛ الهی و طبیعی؛ رحمانی و شیطانی. زیرا خطّ فاصل بین نور و ظلمت است و در دائره وجود در حضيض ادنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است، لهذا حائز الجهتين است: نور و ظلمت و ضلالت و هدايت؛ تا کدام غلبه نماید... زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند؛ تا کدام مظفر گردد.»^{۳۰}

هرج و مرجی را که حضرت بهاء الله متجاوز از یک قرن قبل پیش‌بینی فرمودند در نتیجه غلبه مراتب نقص بر مراتب کمال است. امروز انسان در معرض تهاجم است و این مهاجم خود انسان است. انسان بر علیه خودش به مهاجمه برخاسته است و یا به عبارت دیگر انسان را بر علیه انسان مهاجم واداشته‌اند. یعنی قوای شیطانیّه که مراتب نقص است بر قوای انسانیّه که مراتب کمال است غلبه کرده است.

اشاره به یکی از وجوهی که انسان علیه خودش قیام کرده استفاده از اسلحه است که حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس حتّی حمل آن را جائز ندانسته‌اند. اسلحه گرم از قبیل تفنگ حالیّه در ۲۵ میلیون خانواده امریکائی وجود دارد و ۵۰٪ آنها حاوی فشنگ و آمادّه تیراندازی است. هر ساله ۱۱۰۰۰ خودکشی با آن گزارش می‌شود. علّت اوّلیّه خودکشی در جوانان پسر و دختر در سنین بین ۱۵ تا ۱۹ اسلحه است. هر سه ساعت یک جوان خود را به این وسیله می‌کشد. علاوه بر آن کودکان امریکائی هر روز از طریق تماشای تلویزیون به طور متوسط شاهد ۴۵ منظره طغیان و خشونت و عصیان با اسلحه هستند^{۳۱} و نتیجه آن قتل پدر و مادر به وسیله کودکان خردسال است که اخیراً شایع شده است. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می‌فرماید:

«ای خاک متحرک، من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره امید تو را بریده. و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور. و من عزت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.»

عنوان «ای خاک متحرک» اشاره به همان جنبه بهیمی و ظلمانی است که در مقابل روح که ودیعه و امانت الهی است که خدا فقط به انسان عنایت فرموده قرار گرفته است. در قرآن کریم (سوره احزاب، آیه ۷۲) ذکر شده است که این امانت را خدا به آسمان‌ها و زمین و کوه‌های عالم عرضه داشت و همه از تحمل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند مگر انسان که آن را پذیرفت. «انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً.» حضرت بهاء الله می‌فرماید:

«ای سائل، انسان فهرست و طلسم اقوم است. فهرستی است که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض و السماء موجود. روح چون از تقییدات عرضیه و شئونات تراییه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید و هرچه فراغت بیشتر سیرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر است. اگر گفته شود که هیكل انسانی در مقامی ملکوت است، هذا حق لا ریب فيه، چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود. اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند و لکن نشهد انه عالم کبیر...»^{۳۲}

مولانا در فیه ما فیه می‌نویسد: «آدمی عظیم چیز است. در وی همه چیز مکتوب است.»
تمایلات و گرایش‌های مادی که از تسلیم در برابر روح انسان سر باز می‌زند به شیطان یا ابلیس تسمیه شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید از جمله منازعه بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاریه که منبعث از عالم طبیعت است. یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس اماره تعبیر شده.»^{۳۳}

در کتب آسمانی ابلیس عاشق بزرگ خدا تصویر شده است که پس از خلق انسان از امر خدا در پرستش آدم امتناع کرد و شدت علاقه خود را به خدا بهانه این سرپیچی عنوان کرد. حضرت ربّ اعلی می‌فرماید: «ان کلّ الملائکه قد سجدوا لآدم الا ابلیس.»^{۳۴}
در تصوف در مورد شیطان سخن‌ها گفته‌اند. از جمله یکی از بهترین غزل‌های سنائی به نام «شکوه شیطان» اسرار این داستان را بیان می‌کند. مطلع غزل سنائی این است:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سیمرخ عشق را به دلم آشیانه بود
وی در ادامه این غزل حکیمانه از زبان ابلیس چنین سروده است:

در راه من نهاد نهران دام مکر خویش آدم میان حلقه آن دام دانه بود
میخواست تا نشانه لعنت کند مرا کرد آنچه کرد، آدم خاکی بهانه بود^{۳۵}

این غزل مبتنی بر روایت منقول از حضرت امام صادق است که در اصول کافی آمده و مفهوم آن این است که خداوند به شیطان فرمان داد آدم را سجده کند ولی خواست که سجده نکند و اگر میخواست سجده کند، مسلماً سجده می‌کرد.

روح انسانی که همان نفس ناطقه است در صورتی که در مقابل قوای طبیعت مقاومت نکند انسان را به انحراف و انحطاط می‌کشانند و در صورتی که بر شناسائی مظهر امر الهی موفق گردد به روح ایمانی تبدیل می‌شود که در درجات عالی‌تر جذبات عشق تظاهر می‌کند. اگرچه عقل قوه نفس ناطقه است که بر طبیعت غلبه کرده و به اکتشافات و اختراعات نائل می‌آید ولی آنچه تحوّل و تقلیب در عوالم درونی انسان به وجود می‌آورد روح ایمانی و عشق است. عشق و محبت و مهربانی، خشوع و خضوع و افتادگی، گذشت و ایثار مال و جان و سایر شئون معنوی که علی‌رغم وسائل پیشرفته علمی تاکنون مرکزی در مغز برای آنها نیافته‌اند از روح ایمانی سرچشمه می‌گیرند. سر خدا با وجود چنین حالتی در انسان نمایان می‌شود؛ سزی که علوم انسانی بر انکار آن اصرار می‌ورزند. جمال مبارک مقصد از اظهار امر مظاهر مقدسه را ظهور جواهر معانی از معدن انسانی می‌دانند که با عرفان و تقوی و استقامت جلوه می‌کند؛ قوله العظیم: «باری، روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت».^{۳۶}

بنا بر این علم و حکمت الهی را باید در تقلیب اخلاق و آداب و عادات انسان مطالعه نمود. پس از ایمان، انسان نه تنها غروری ندارد بلکه تسلیم اراده خدا می‌شود و این تسلیم که نه از ضعف بلکه از نهایت قدرت است، او را قادر می‌سازد که از انتقام چشم ببوشد، بر خشم خود غلبه کند، آشفته و افسرده و ناامید نگردد و فارغ از هر "کمپلکسی" با آرامش خیال و سرور خاطر صرفاً برای کسب رضای محبوب اوامر را عاشقانه اطاعت کند و از نواهی مشتاقانه چشم پوشد و حتی به کمال رغبت و رضا جان و مال رایگان در راهش نثار نماید. صفحات تاریخ امر بهائی از ابتدا تاکنون گویای راستین تأثیرات روح در تقلیب انسان و ظهور قوای خارق العاده در هیکل او است.

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان بر دو نکته تأکید می‌فرمایند. تمنای موت را در سبیل محبوب مطابق نص قرآن کریم از سورة الجمعة دلیل تمیز صدق از کذب می‌دانند؛ «فتمنوا الموت ان کنتم صادقین». و استقامت در امر را نیز حجتی بزرگ و برهانی عظیم عنوان می‌فرمایند و «شیتنی الآتین» که اشاره به تأکید مکرر «فاستقم كما امرت» در سورة هود (آیه ۱۱۲) و «واستقم كما امرت» در سورة شوری (آیه

۱۵) است دلیل اسرار علم و حکمت الهی می دانند که «آنچه ایزد بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر می شد... تا آنکه بالاخره جان را درباخت و به رفیق اعلی شتافت.»^{۳۷} ظهور استقامت و ارتقاء به مقام شهادت کبری در امر بهائی بی سابقه است. عنوان شهادت کبری به آن دلیل بر شهدای این دور مبارک گذاشته شده است که آنها یا خود تقاضای شهادت نمودند و مورد قبول واقع شد و یا از شهادت خود مطلع بودند. جناب ملا محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی که نام مبارکش در دو کتاب آسمانی بیان و اقدس مخلص و جاویدان شده است به محض آنکه شنید اصحاب در قلعه شیخ طبرسی به جانفشانی قیام کرده اند در حالی که این بیت را زمزمه می کرد عازم میدان فدا شد:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند؟ فرزند و عیال و خاندان را چه کند؟
در همان لحظه به مقام شهادت کبری نائل آمد و در قلعه شیخ طبرسی به شهادت ظاهری نیز مفتخر شد و مصداق کلام «يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم»^{۳۸} در یوم قیامت و قیام قائم تحقق پذیرفت.

نورین ترین جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء طیّ دو عریضه تقاضای شهادت نمودند و اجابت شد. حضرت بهاء الله در لوح علی می فرمایند: «با علی، تفکر در نور مشرق از افق صاد نما... سالها بود که در ره دوست فدا شده بودند و لکن در ظاهر می گفتند و می شنیدند و مشی می نمودند. این است شهادت کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی به شهادت ظاهره مزین شد...»^{۳۹} به فرموده مبارک به استقامتی جان فدا نمودند که ملا اعلی متحیر.

حضرت ورقای شهید که طلب شهادت خود و یکی از فرزندان را در راه حضرت سرّ الله الاعظم نموده و به شرف قبول فائز شده بود می فرماید:

خرّم آن روزی که در میدان عشق جان دهم اندر ره جانان عشق
ای خوشا آن حین که گویم آشکار وصف سلطان بهاء در روی دار

و در مورد روح الله می فرمایند: «... تا به حال کودکی به این فرزاندگی و باکمال قوت و بی باکی جام شهادت را در بزم محبت حضرت احدیت نوشید و زهر قتل را چون شهد لطف نجشید. در زیر اغلال زنجیر چون شیر بیشه انقطاع در کمال سرور و بهجت به نعوت و محامد حضرت احدیت مشغول بود. کار این است ای هشیار مست.»^{۴۰}

خلق بدیع به صورت کره نار اسرار علم و حکمت الهی را در برابر هر دیده منصفی تصویر می کند. جمال مبارک می فرمایند: «یک قطره از بحر حکمت الهی بر بدیع زد؛ به مثابه کره نار قصد فدا نمود. رطوباتش به حرارت و ضعفش به اقتدار و بطئش به سرعت تبدیل شد.»^{۴۱} ایضاً می فرمایند: «... ای آقایان، قصه بدیع را بشنوید. فی الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار قدرت الهی و شوکت

صمدانی ظاهر و باهر...»^{۴۲} و در لوح دیگری می‌فرماید: «أنا احضرناه و شرعنا فی خلقه فلما تم خلقه و طاب خلقه ارسلناه ككرة النار ما منعه سطوة الايتام و لا قدرة الانام.»

ابا بدیع، جناب عبدالمجید نیشابوری که تقاضای شهادتش اجابت شده بود در سن ۸۵ سالگی علی‌رغم اصرار قاتلین بر تبرّی و آزادی، با سرور بی‌منتهی شهادت و فدا را در راه محبوب بی‌همتا و ورود به مدینه فدا را تمنا نمود. در حالی که آن شیر بیشه عرفان را با زنجیری گران بر گردن از میان جمعیت به طرف میدان ارگ مشهد برای شهادت می‌بردند جلوه‌ای از اسرار غیب الهی را برملا ساخت و باکمال بشاشت با صدای غرّای این ابیات را به گوش مردم خواند:

ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌کشد آن جا که خاطرخواه او است^{۴۳}

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح اسرار معانی را که در بحر الهی مستور است ذکر می‌فرماید،
قوله‌المتین:

«فرخنده گوشی که از این شاهباز هوای الهی شهناز ملکوتی را استماع فرماید و از این طلعت عراقی نواهای عزّ حجازی بشنود تا همه جسمش جان شود و تمام جسدش منزل و مقرّ جانان گردد و لکن قسم به خدا نمی‌شود احدی و ادراک نمی‌نماید نفسی زیرا که این مزمار احدیه را مضرابی از جوهر روح باید و این چنگ صمدیه را آهنگ نور شاید، نه این نفوس بعیده که هرگز از خمر قرب نچشیده‌اند و شراب وصال را از زلال چشمه بی‌مثال نوشیده‌اند. جز هوای صرف خیالی ندارند و جز فنای بحت بقائی نیابند. مملوک نفس شده‌اند و از مالک الملوک باز مانده‌اند و عبد جسد گشته‌اند و از مولی الموالی غافل و محجوب شده... اراده شد که جمیع این مراتب را شرحی ذکر شود و لکن قضی ما امضی و لذا تمّ و انتهى، چه اگر کلّ من علی الارض از حجبات فارغ شوند همین صفحه جمیع را کفایت می‌نماید و تمام معانی از جواهر روحانی در این بحر الهی مستور شده فخر عبادی را که فائز بشوند به اخذ لثالی آن.»^{۴۴}

یادداشت‌ها

* این مقاله را نویسنده در هفتمین دوره «مجمع عرفان» در مدرسه بهائی لوهلن (امریکا) ارائه کرده است.

۱- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۸۴ م)، ص ۲۰۴.

۲- قرآن، سورة الذاریات، آیه ۵۵.

۳- حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی. منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح‌اعظم (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۶ ب، ۱۹۸۹ م)، ص ۱۳۰.

۴- ایضاً.

- ۵- حضرت عبدالبهاء، رسالهٔ مدنیته، چاپ چهارم (لانگنهاین: لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۸۴ م.)، صص ۸۵-۸۶.
- ۶- حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ ب، ۱۹۸۰ م.)، ص ۳۵.
- ۷- «آیندهٔ یک توهم» آخرین کتابی است که فروید نوشته است. این کتاب در سال ۱۹۲۷ م. توسط W. W. Norton & Co. منتشر شده است.
- ۸- ر. ک. «آیندهٔ یک توهم». فروید از پدر و مادری کلیمی که متمسک به دینشان نبودند متولد شد، ولی تربیت سال‌های نخستین او را خادمه‌ای کاتولیک بر عهده داشت. او روزهای یکشنبه فروید را با خود به کلیسا می‌برد. پس از مدتی این خانم ناپدید شد و بعدها مادر فروید برایش تعریف کرد که آن خادمه به علت سرقت زندانی شد. تأثیر این امر در فکر فروید نسبت به مذهب تا چه درجه بوده است از قضاوت ما خارج است.
- ۹- علی مراد داودی، انسان در آئین بهائی، تهیه و تنظیم وحید رأفتی (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۷ م.)، ص ۷۵ (به نقل از گوهر یکتا، صص ۳۰۴-۳۰۵).
- ۱۰- نظم جهانی بهائی، صص ۱۳۷-۱۳۸.
- ۱۱- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۱۲- از خطابهٔ مبارک هنگام مشی و خرام حضرت مولی الوری، ۱۸ جون ۱۹۱۲ م. در امریکا. نجم باختر، ج ۳، شماره ۸.
- ۱۳- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء (قاهره: ۱۳۲۹ ه. ق.، ۱۹۲۰ م.)، ص ۱۲۴.
- ۱۴- حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۱۳۰.
- ۱۵- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۲۸.
- ۱۶- عبدالحمید اشراق‌خاوری، پیام ملکوت (دهلی نو: مؤسسهٔ مطبوعات امری هندوستان، ۱۹۸۶ م.)، صص ۸۷-۸۸.
- ۱۷- ایضاً، ص ۹۳.
- ۱۸- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۵۵.
- ۱۹- اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۲ ب، ۱۹۸۵ م.)، ج ۲، ص ۱۲۹.
- ۲۰- حضرت بهاءالله، لوح حکمت، مجموعهٔ الواح مبارکه (قاهره: مطبعهٔ سعاده، ۱۳۳۸ ه. ق.، ۱۹۲۰ م.)، ص ۴۶.
- ۲۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۲۱۰-۲۱۱.
- ۲۲- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۵۶.
- ۲۳- حضرت عبدالبهاء، تفسیر حدیث کنت کتراً مخفیاً، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان علمیّه، ۱۳۳۰ ه. ق.)، ج ۲، ص ۴۶.
- ۲۴- ایضاً، صص ۴۷-۴۸.
- ۲۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۶۹.
- ۲۶- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۵۴.
- ۲۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۱۰.
- ۲۸- مجموعهٔ الواح مبارکه، صص ۱۸۱-۱۸۳.
- ۲۹- حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۱۰۹-۱۱۰.

- ۳۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۲، ص ۸۳.
- ۳۱- از انتشارات آکادمی روان پزشکی کودکان و جوانان امریکا.
- ۳۲- حضرت بهاء الله، لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۶ ب، ۱۹۹۰ م.)، ج ۲، صص ۶۵-۶۶.
- ۳۳- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۳۴- ایضاً، ص ۱۶۶.
- ۳۵- دیوان سنائی، ص ۸۷۱.
- ۳۶- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۸۶.
- ۳۷- حضرت بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان (مصر: فرج الله زکی، ۱۹۳۴ م.)، ص ۱۸۲.
- ۳۸- ایضاً، ص ۱۱۳.
- ۳۹- هوشنگ گهرریز، حواریون حضرت بهاء الله (دهلی نو: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۴ م.)، ص ۳۴ (به نقل از رحیق مخوم، ج ۱، ص ۶۳۹).
- ۴۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۹، ص ۱۵۸.
- ۴۱- حضرت بهاء الله، لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱ م.)، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۴۲- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب.)، ج ۷، صص ۲۱۷-۲۱۸.
- ۴۳- حسن فوادى بشروئى، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان (خطی).
- ۴۴- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۵.